



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷)﴾

فرمود شما در دل‌های منافقین و همچنین یهودی‌های بنی‌نضیر سهمناک‌تر و سهمگین‌تر از خدا هستید، مرهوب‌تر از خدا هستید، آنها بیش از مقداری که از شما می‌ترسند، از خدا می‌ترسند. سرّش آن است که اینها فقیه در دین نیستند، این از آن مواردی است که نشان می‌دهد، فقه به اصطلاح قرآن کریم غیر از فقه در برابر اصول و مانند آن است، معرفت خدا و توحید ذات اقدس الهی در مقام ذات و بحث و فعل درجات فقه را نشان می‌دهد، خداوند انسان را همان‌طوری که به اصل توحید در خالقیت دعوت می‌کند به توحید در اوصاف هم فرا می‌خواند.

در مسئله خوف و رجا می‌فرماید موحد باشید، جز به خدا به چیزی امیدوار نباشید و جز از خدا از چیزی ترسید، رجای‌تان به خدا و خوفتان هم از خدا باشید، این تعبیر ﴿إِيَّايَ فَارْهَبُون﴾^۱ که در سوره مبارکه «بقره» گذشت، مفید حصر است، تقدیم این مفعول ﴿إِيَّايَ﴾ بر ﴿فَارْهَبُون﴾، نشانه حصر است؛ یعنی فقط از من رَهَبت

داشته باشید، از خدا بترسید و «لا غیر». این امر است و کسانی هم که به این امر امتثال کردند، به توحید در خوف رسیده‌اند، خداوند اینها را می‌ستاید، می‌فرماید: ﴿لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱، اینها از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی ندارند، بنابراین اینها کسانی هستند که غیر از خدا از احدی نمی‌ترسند؛ چه اینکه در سوره مبارکه «احزاب» گذشت که ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^۲ و کسی که در رهبت و خوف مشرک باشد، نشانه آن است که خدا را خوب نشناخت: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۳، این گروه کسانی بودند که مسلمین را می‌هراساندند یا از عِدّه و عِدّه مخالفین می‌هراساندند که می‌گفتند آنها زیادند یا از کمی عِدّه و عِدّه موافقین اینها را هراسناک می‌کردند.

در سوره مبارکه «زمر» آیه سی و ششم چنین می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾، این ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾، دلیلی است که قبل از مدّعا ذکر شده است و این استفهام هم استفهام انکاری است؛ یعنی یقیناً خدا کافی است، اگر خداوند عبدش را کفایت می‌کند، در صورتی که عبد به غیر خدا تکیه نکند، دیگر جا برای هراس از غیر خدا نیست.

این فرازهای نورانی دعای «جوشن کبیر» سراسر نور است، به حق جوشن است، يك زره امن و ایمنی بر بدن انسان می‌پوشاند، شما هر جمله‌ای که نگاه می‌کنید، اگر تدبّر کنید، می‌بینید نور است، می‌فرماید: «يَا حَبِيبَ مَنْ لَّا حَبِيبَ لَهُ»^۳ این «يَا حَبِيبَ مَنْ لَّا حَبِيبَ لَهُ»، نه یعنی کسی که مظلوم و افتاده و بیچاره شد، فقط تو حبیب بیچارگانی، تو ناصر بیچارگانی نه، کسی که غیر تو را دوست نداشته باشد، تو حبیب اویی، تو حبیب باچارگانی نه بیچارگان، آن که افتاده شد ممکن است خدای سبحان به او ترحمی بکند؛ اما نه بر اساس چهره محبت اگر کسی حبیبی نگیرد برای خود تو حبیب اویی، اگر کسی ناصری برای خود انتخاب نکند تو ناصر او هستی، اگر کسی

۱. سوره مائده، آیه ۴۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۹.

۳. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۴۰۷.

کَهِفَ و حِرْزَ و امان و سنادی برای خود انتخاب نکند، تو کَهِفَ و حِرْزَ و امان و سِنَادَ برای او هستی «یا کَهِفَ مَنْ لَا کَهِفَ»،^۱ «یا حِرْزَ مَنْ لَا حِرْزَ لَهُ»،^۲ «یا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ»، «یا سَنَدَ مَنْ لَا سَنَدَ لَهُ»،^۳ این دعای بیچارگان نیست، دعای بزرگان است؛ یعنی آنها که این همت را دارند به سراغ غیر تو نمی‌روند، تو حبیب آنها، طیب آنها، نه آنها، نه آنها که دستشان از همه جا کوتاه شد، آن‌گاه به سراغ تو آمدند، تو حبیب آنها باشی، ممکن است در آن حال به اینها کمک بکنی؛ اما نه بر اساس چهره محبت، بنابراین این جوشن توحید است، خلاصه سراسرش نور است و توحید، اگر در صدر این آیه فرمود: ﴿لَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾،^۴ آن‌گاه جمله‌ای که بعد می‌فرماید دلیلش را قبلاً ذکر کرده است، فرمود: ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾، این گروه تو را از غیر خدا می‌ترسانند در حالی که خدا کافی است، اگر خدا امرت را کفایت می‌کند، پس از غیر خدا چه ساخته است که تو از او بترسی؟ ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾، در مقابل اینها کسانی هستند که از غیر خدا همان هراسی را دارند که باید از خدا ترس داشته باشند یا از غیر خدا بیش از آن مقدار می‌ترسند؛ نظیر آیه ۷۷ سوره «نساء» این است که ﴿لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً﴾، وقتی زمان حُدُثِ و صلح است، می‌گوییم الآن فقط نماز و روزه را بخوانید و بگیرید، اینها مسلمان خوبی هستند؛ اما وقتی گفتیم گذشته از نماز و روزه جنگ هم هست، آن‌گاه اعتراضشان بلند است که ﴿رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ﴾، همین گروه که در حال صلح اهل نماز و روزه‌اند، وقتی جنگ فرا رسید: ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً﴾، اینها از غیر خدا به اندازه خدا می‌ترسند یا

۱. مصباح المنهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۳، ص ۹۷.

۳. الخصال، ج ۲، ص ۵۱۰.

۴. سوره زمر، آیه ۳۶.

بیش از خدا می‌ترسند، اعتقادشان به خدا خیلی ضعیف است و ترسشان از غیر خدا زیاد ﴿يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ انْتَقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾، اینها می‌گویند چرا فعلاً جنگ را بر ما تثبیت کردی، می‌خواستید مدتی مهلت بدهید و مانند آن، پس آن کسی که معرفتش نسبت به حق ضعیف است، ترسش از غیر خدا بیش از ترسش از خداست، این در ترس مشرک است، قهراً در امید هم مشرک است، وقتی در خوف و رجا مشرک بود، در اصل اعتقاد هم شرک می‌ورزد، این همان است که در اواخر سوره مبارکه «یوسف» آمده است که ﴿مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱، یعنی اکثر مؤمنین مشرک هستند، این همان شرکی است که با ایمان هم سازگار است؛ یعنی اصل وجود خدای سبحان را فی الجمله می‌پذیرند؛ اما در بسیاری از این اوصاف شرک می‌ورزند، پس اینکه فرمود: ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ﴾، این شامل افراد ضعیف‌الایمان و منافقین هم خواهد شد.

در هنگام جنگ کار منافقین این است که دوستانشان را می‌ترسانند و منشأ همه این شرک‌ها هم شیطان است، شیطان دوستان خود را که همان منافقین و اهل کتاب و مشرکان باشد می‌ترساند؛ چه اینکه در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۷۵ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾، این شیطان است که دوستان خود و اولیای خود را می‌ترساند، کسانی که در تحت ولایت شیطان هستند از غیر خدا می‌ترسند؛ لذا خداوند تبری و تولی را کنار هم ذکر کرد، سلب و ایجاب را کنار هم ذکر کرد، این «لا اله الا الله» را درباره خوف هم اعمال کرد، فرمود: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾؛ یعنی بگویید «لا اله» ﴿وَخَافُوا اللَّهَ﴾، یعنی «الا الله» اینکه فرمود: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾، نفی اثر از غیر خداست و اینکه فرمود: ﴿وَخَافُوا اللَّهَ﴾، حصر اثر برای ذات اقدس الهی است، فرمود اگر مؤمن هستید از غیر خدا نترسید، فقط از خدا بترسید. این نه به آن معناست که اگر جمعیت آنها

زیاد بود عیب ندارد، بترسید؛ ولی اگر جمعیت آنها کم بود نترسید نه، بلکه اگر جمعیت آنها زیاد بود، از عِدّه و عُدّه فراوانی برخوردار بودند، با وجود این شما در ترس اهل توحید باشید، از غیر خدا نترسید، بگویید «لا اله» فقط از خدا بترسید، بگویید «الاّ الله»؛ چه اینکه در مرحله امید هم همین طور است، به غیر خدا امید نداشته باشید، بگویید «لا اله» فقط به «الله» امیدوار باشید، بگویید «الاّ الله» و اگر چنین پدیده‌ای در درون دل کسی راه پیدا کرد، باید احساس کند که ایمانش ضعیف است، حالا اگر - ان شاء الله - به درجه نفاق نرسید و - معاذ الله - منافق نبود، لا اقل ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾^۱، او را شامل می‌شود که باید خود را درمان کند.

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۲. آن‌گاه فرمود عامل پیروزی در جنگ‌ها فراوان هست؛ ولی مهم‌ترین عاملش یکی شجاعت است، یکی وحدت اینها نه شجاعت دارند نه وحدت دارند. شجاعت ندارند، برای اینکه روحاً خائف هستند، شجاعت يك ملكه نفسانی است، ملكه نفسانی با ترس درون سازگار نیست، چون منافقین و همچنین یهودی‌های بنی‌نضیر از شما می‌ترسند و خوف با شجاعت سازگار نیست، پس اینها يك جنگجویان شجاعی نیستند، جنگجو اگر شجاع نبود، هر چه هم مسلح باشد، توان استفاده از سلاح‌ها را از دست می‌دهد دوم مسئله وحدت است که ایثار را به همراه دارد و این جمعیت را ید واحد می‌کند، اینها وحدت هم ندارند، برای اینکه عاقل نیستند و از شما هم می‌ترسند، برای اینکه موحد نیستند، پس از نظر تحلیل روانی، قرآن کریم مسلمین را مسلط کرده است، فرمود دو عامل پیروزی را آنها از دست داده‌اند: یکی مسئله شجاعت است و دیگری مسئله وحدت، چون ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾، پس شجاع نیست، از این جهت ﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ﴾، چون شجاع نیستند،

۱. سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹؛ سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۹.

فقط یا در سنگرها می‌جنگند یا پشت دیوار خاکریز می‌جنگند، آن قدرت را ندارند که مبارزه کنند، مبارزه آن است که بروز کند انسان، بارز بشود، ظهور کند، آن را می‌گویند مبارزه وگرنه در سنگر جنگیدن که بروز نیست، ظهور نیست، فرمود اینها اهل مبارزه نیستند، چون شجاعت ندارند ناچار در مخفیگاه می‌جنگند: ﴿بِأَسْهُمَ يَنْهَمُ شَدِيدٌ﴾، اینها چون بیرون نیامدند، در میدان نیامدند، بارز نشدند، مبارز نطلبیدند، در بین خودشان در همان محدوده سنگر که هستند خیال می‌کنند نیرومندند، بین خودشان که دور می‌زند؛ مثلاً خیلی قوی هستند؛ اما چنین نیستند از شما می‌ترسند: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾، برای این ﴿بِأَسْهُمَ يَنْهَمُ شَدِيدٌ﴾، معانی دیگری هم ذکر شد؛ یعنی خودشان هم گرفتار اختلافات داخلی هستند: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا﴾، شما اینها را واحد و متحد می‌پندارید؛ اما ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾، دل‌های اینها پراکنده است، هر کسی برای خود می‌جنگد، نه همه برای يك هدف بجنگند، چون هر کس برای خود می‌جنگد و خودها فراوان هستند، پس خواسته‌ها فراوان‌اند بر خلاف صفوف مردم با ایمان که ﴿كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرصُوصٌ﴾^۱ است، چون همه برای خدا می‌جنگند خدا یکی است و هدف یکی است؛ لذا صفوف مؤمنین می‌شود بنیان مرصوص و صفوف مشرکین، اهل کتاب و منافقین می‌شود موهون ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا﴾؛ اما ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾، بدن‌های اینها کنار هم هستند، از این جهت شما اینها را متحد می‌پندارید و از دل‌های اینها باخبر نیستید، دل‌های اینها گذشته از اینکه هراسناک است، پراکنده است. این دو عامل در دل اینها هست: یکی را ما القا کردیم، یکی را طبعاً اینها دارند، چون کافرنند، دنیاطلب هستند، طبعاً پراکنده‌خواه هستند، چون علیه دین قیام کردند، ما در دل اینها ترس القا کردیم که ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾^۲ و ﴿قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بَأْتُهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

۱. سوره صف، آیه ۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۶؛ سوره حشر، آیه ۲.

اینها نمی‌دانند که موفقیتشان در اتحاد است، اگر هم بخواهند در دنیا سرفراز باشند، باید متحد باشند، آبروی اینها در دنیا هم محفوظ باشد، باید متحد باشند.

در همان بحث‌های قبل که دعای مؤمنین ذکر شد که ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱، آنجا به عرض رسید که به استشهاد همین آیه‌ای که در پیش داریم، محور عقل و سفاقت مشخص می‌شود که چه گروهی عاقل هستند، چه گروهی سفیه، هر گروهی که با هم ن سازند سفیه هستند، هر گروهی که با هم بسازند عاقل هستند، اگر عده‌ای در شهر یا روستا با هم ساختند، متحداً زندگی کردند عاقل هستند و اگر کسی مختلفاً زندگی کردند، حاضر به وحدت نشدند، سفیه هستند، این سفه در صورتی است که «فَجَرَّ كُلُّ النَّارِ إِلَى قُرْصِهِ»^۲؛ اما اگر کسی عاقل بود و دیگری سفیه، این عاقل دیگر به دنبال جنگ با سفیه نمی‌رود، می‌گوید این کار باید بشود، راه صحیح‌ترش آن است که ما پیشنهاد می‌دهیم، اکنون که او این راه را به تنهایی می‌رود به هر حال برود ما کاری با او نداریم، این حدّاکثر عقل است، در چند جا از نهج‌البلاغه حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) این کلمه را دارد: یکی درباره فِدْكَ است، یکی درباره اصل خلافت که می‌فرماید فِدْكَ در دست ما بود: «شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ»^۳، یکی هم درباره اصل خلافت، فرمود خلافت در دست ما بود عده‌ای طمع کردند، عده‌ای هم سخاوتمندانه گذشتند، برای ما بود ما سخاوتمندانه گذشتیم، نگذاشتیم اختلاف داخلی پیش بیاید، نامه‌ای هم که برای ابوموسای اشعری می‌نویسد، می‌فرماید در بین امت پیامبر (عَلَيْهِ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ) هیچ کسی به عظمت من علاقه‌مند به وحدت نیست، فرمود: «وَلَيْسَ رَجُلٌ فَأَعْلَمُ أُخْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

۱. سوره حشر، آیه ۱۰.

۲. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۶۲.

آلِهَ وَ سَلَّمَ) وَ الْفَتْهَ مِنْنِیْ أَبْتَغِیْ بِذَلِکَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ کَرَمَ الْمَآبِ^۱ فرمود ابوموسی بدان تمام امت اسلامی را بگردی، احدی مثل من داعیه وحدت ندارد، برای اینکه مهم‌ترین حقّ مسلّم مرا غصب کردند، ما حرف نزدیم، اگر می‌گویید اتحاد خوب است، ما معلّم وحدتیم، شما ثانی پیدا نمی‌کنید که مثلاً علی اولی باشد، آن شخص دوّمی هیچ کسی همتای من در علاقه به وحدت نیست.

بنابراین اگر ما خواستیم بفهمیم عاقلیم یا سفیه هستیم، این میزان است، اینکه فرمود: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾^۲ یکی از موازین آسمانی همین قرآن کریم است، ما برای اینکه بسنجیم واقعاً عاقلیم یا سفیه، با این میزان می‌سنجیم، اگر دیدیم به جان هم می‌افتیم برای دنیا که چرا این کار را من نکردم زید کرد مطمئن باشیم که سفیه هستیم و به راه درمانان باید قدم برداریم. اگر نه - الحمد لله - این چنین نبود این داعیه را نداشتیم، خدا را شکر کنیم که عاقلیم این برهان يك اصل کلی است، این اختصاصی ندارد، چون تعلیل مُعَمّم است، چه اینکه مخصّص هم هست، فرمود اینها چون عاقل نیستند با هم اختلاف دارند: ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾، در چند جای نهج البلاغه حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) مردم را از تشّت بر حذر می‌دارد و جریان تشّت را عامل شکست می‌شمارد، در خطبه ۱۳۱ چنین می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانَهُمْ وَالْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ»؛ ای کسانی که دارای نفوسی هستید که هر کدام از نفوس خواسته‌هایی دارد و دل‌های پراکنده‌ای هستید، بدن‌های شما یکدیگر را مشاهده می‌کنند، کنار هم حاضر است؛ اما عقلتان از بدن غایب است، من شما را به حق دعوت می‌کنم، شما از حق گریزانید، بعد آن‌گاه عرض می‌کند، خدایا تو می‌دانی که ما منظور دنیایی نداشتیم، من فقط برای اقامه حدود دارم قیام می‌کنم، بعد عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۷۸.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

أَوَّلُ مَنْ أَتَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بِالصَّلَاةِ»، عرض کرد خدايا تو می دانی که هیچ کسی قبل از پیغمبر حرف تو را اجابت نکرد جز من، من دوّمین نفری بودم که اطاعت کردم، حالا بعد خواستند بگویند این دوّمی نسبی است، اول خدیجه ایمان آورد بعد او چنین نیست، اولین کسی که به حضرت رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ایمان آورد، همان وجود مبارك حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بود. غرض آن است که عامل شکست را حضرت اختلاف می داند و عامل اختلاف را سفاهت می شمارد، در این جنگ شجاعت است و وحدت که تأثیر بسزایی در موفقیت دارند و هر دو عامل را قرآن کریم از منافقان و یهودیان سلب کرده است.

آن گاه می فرماید این گروه تحت ولایت شیطان هستند، چون ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾^۱، اینها تحت ولایت شیطان اند، شیطان اگر ولی کسی شد او را به دلخواه خود رهبری می کند و چون انسان يك موجود متفکّر هست، اگر در تحت ولایت شیطان بود، شیطان از راه اندیشه او را راهنمایی می کند؛ لذا وقتی شیطان برنامه خود را تشریح می کند، می گوید: ﴿وَلَا مُنِيَّئَهُمْ﴾^۲، ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۳، این تمنیه، این ایجاد اُمْنیه یعنی در اندیشه تصرف کردن آنها را با آرزوها فریب می دهم، چیزهایی را برای اینها زیبا جلوه می دهم، دنیا را برای اینها زیور به حساب می آورم: ﴿وَلَا مُنِيَّئَهُمْ﴾، آن گاه ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾، چنین نیست که يك موجود متفکّر را بدون اندیشه به جهنّم ببرد که ضلالت و هدایت يك موجود متفکّر از راه اندیشه اوست، او از راه اندیشه وارد می شود و

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۳. سوره حجر، آیه ۳۹.

راه‌های نفوذش هم مشخص کرده است؛ لذا خدا می‌فرماید او وعده می‌دهد: ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۱، او فقط فریب می‌دهد.

می‌فرماید اینکه منافقین به یهودی‌ها گفتند اگر شما را تبعید کردند ما هم به دنبال شما می‌آییم، اگر شما را به جنگ کشاندند، ما هم در جنگ شرکت می‌کنیم، بعد وقتی که دیدند کار جدی است، فرار کردند؛ مثل يك شیطان است شیطان هم این‌طور آدم را می‌گیرد، اول فریب می‌دهد به آدم می‌گوید من تو را كمك می‌کنم، وقتی انسان به دام خطر افتاد او فرار می‌کند، این خاصیت شیطنه شیطان است، حالا این يك اصل کلی است، نمونه‌هایی از این در جنگ بدر اتفاق افتاده است؛ اما این اصل، اصل کلی است که انسان وقتی که می‌خواهد وارد يك کار خلاف بشود، می‌داند این کار سنگین است تا پشتوانه نداشته باشد وارد نمی‌شود، کسی باید او را وادار کند، او همان ولی اوست و انسانی که تحت ولایت شیطان است، مولى علیه شیطان است، ولی او، او را فریب می‌دهد و این انسان فریب‌خورده به اعتماد ولایت شیطان وارد کار می‌شود، وقتی به دام خطر افتاد، او خودش فرار می‌کند، این خاصیت شیطنه شیطان است، فرمود: ﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُ أَلْوَاعٍ وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، فرمود اینکه یهودی‌های بنی‌نضیر گرفتار شدند و آواره شدند؛ نظیر جریان یهودی‌های بنی‌قینقاع است که قبل از اینها بود و جریانش هم نزدیک بود یا نظیر جریان بدر است که گرفتار شدند مشرکین؛ ولی چون قبل از بنی‌نضیر همان یهودی‌های بنی‌قینقاع بودند و فاصله هم کمتر بود، این ﴿قَرِيبًا﴾، را اگر ما به همان یهودی‌های بنی‌قینقاع تطبیق بکنیم، شاید مناسب‌تر باشد؛ ولی شامل هر دو گروه خواهد شد: ﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ﴾، یعنی جریان یهودی‌های بنی‌نضیر مثل یهودی‌های بنی‌قینقاع است یا مثل مشرکین در جریان بدر است: ﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، که این ﴿قَرِيبًا﴾، یا

برای قبل است؛ یعنی ﴿كَمَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا﴾ یا برای بعد است که ﴿قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾؛ یعنی خیلی طول نکشیده، تمرّد همان و چشیدن وبال همان، وبال آن سوء عاقبه را می‌گویند؛ چه اینکه وَبِيلَ آن کوبه را می‌گویند، وَبِيلَ آن کوبه است و وبال سوء عاقبت. ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، آنچه در دنیا بر سر مشرکین و کافران می‌آید که اینها مستهلک می‌شوند، ریشه‌کن می‌شوند و هیچ اثری از اینها باقی نمی‌ماند، نه از خودشان، نه از مالشان، نه از دیارشان تازه این ذوق عذاب است، نه خود عذاب، يك وقت انسان تشنه، قدحی آب دارد و همه آب را می‌نوشد، این شُرْب ماء است، يك وقت لَبی تَر می‌کند، این ذوق آب است نه شُرْب آب، يك چشیدن است يك نوشیدن فرمود ما چیزی از اینها باقی نگذاشتیم؛ یعنی هیچ اثری از اینها نمانده است؛ اما این تازه چشیدن عذاب است نه خود عذاب، ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾، عذابشان کجاست؟ آن عذاب رسمی آن در قیامت است، چون دنیا هر اندازه هم که ریشه‌کن کند، به هر حال محدود است، این عذاب محدود نسبت به آن عذاب نامحدود مثل ذوق است نسبت به شُرْب، این قدر فاصله است. درباره بعضی از اقوام می‌فرماید ما اینها را طوری ریشه‌کن کردیم که ﴿كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾،^۱ این ﴿كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾، در جریان بسیاری از این مشرکین و کفار ریشه‌دار و سابقه‌دار است، این از آن تعبیّرات ظریف قرآن کریم است، شما اگر يك درخت ریشه‌دار و کهنی را وقتی از جایی بکنی تا چندین ماه به هر حال آن گودال مشخص است، معلوم می‌شود این چنار را اینجا کَندید؛ اما بوته‌ای که يك سانت یا کمتر از يك سانت ریشه دارد، این بوته را اگر از این باغ بکنی، معلوم نیست. اگر گفتند مثل اینکه دیروز در اینجا بوته‌ای نبود، چون اثری ندارد، برای اینکه شما این بوته را که کَندید يك سانت خاک جابه‌جا شد، این يك سانت محسوس نیست، نمی‌توانید بگویید من طوری این بوته را کَندم که گویا نبود؛ اما اگر هنر کردید، چناری را از جا کَندید، طوری جایش را تسطیح کردید که در لحظه بعد یا فردا هیچ اثری نبود، این هنر است. خدا می‌فرماید

اقوامی که ۲۵۰۰ سال ۳۰۰۰ سال کمتر و بیشتر آمدند: ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾^۱ بودند، ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾^۲ بود، ﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۳ بود، ما اینها را طوری کَندیم که مثل این که دیروز در این مملکت نبودند: ﴿كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾، این هنر است کسی که دو هزار سال اینجا ریشه کرده است، طوری خدا ریشه اینها را بکند که گویا دیروز اینجا نبودند، این را خدا به خود اختصاص می‌دهد، این ﴿كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾ را همه جا نمی‌گوید مگر آنجا که خیلی ریشه‌دار بودند و ریشه را کَندند تازه این ریشه‌کن کردن افراد که هیچ اثری از آنها باقی نمی‌گذارد که فرمود: ﴿فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾^۴، آنها را با خاك یکسان کرده است، تازه این می‌شود ذوق، اینها هنوز عذاب را نخوردند، نوشیدند؛ بلکه چشیدند: ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ﴾، پس چه موقع عذاب را می‌نوشند؟ چه موقع عذاب می‌خورند؟ ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ﴾، این تنوین، تنوین تعظیم است، تنوین تفخیم است ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، هر دو تنوین؛ یعنی در قیامت این چنین هستند، عذاب قیامت طوری است که با اینکه عذاب‌های دنیایی مثلاً ﴿فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾، همه اینها ریشه‌کن کرده، تازه این به مرحله ذوق و چشیدن است: ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ﴾؛ یعنی «فی الدنيا»؛ اما ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ یعنی «فی الآخرة» که آنجا سخن از چشیدن نیست، سخن از نوشیدن است: ﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ﴾، در دنیا ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، در آخرت. قصه اگر نزدیک باشد برای پندآموزی اثربخش‌تر است، فرمود جریان یهود بنی قینقاع که خیلی از شما نگذشت و گذشته از آن جریان بدر هم که خیلی فاصله نداشت، چون این جریان در اوایل هجرت بود، خود کل هجرت هم بیش از ده سال طول نکشید، اینها هم در اوایل هجرت بود، خیلی طول نکشید. فرمود جریان بدر را

۱. سوره شعرا، آیه ۱۴۹.

۲. سوره فجر، آیه ۷.

۳. سوره فجر، آیه ۸.

۴. سوره شمس، آیه ۱۴.

دیده‌اید، جریان یهود بین قینقاع را دیده‌اید، هرگز فریب منافق و امثال منافق را نخورید، برای اینکه کار منافق نظیر کار شیطان است: ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾. درباره منافقین فرمود اینها که وعده می‌دهند دروغ می‌گویند، الآن همان معنا را به صورت تمثیل ذکر می‌کند، مثل آنها و داستان آنها مثل داستان شیطان است که به انسان گفته است این جنس مراد است، شخص معین مراد نیست و بعضی از قصصی که نقل کردند، شاید اعتبار به آن قصص نباشد، درباره عابد بنی اسرائیلی؛ اما درباره اصل جریان جنگ بدر داستانی مشابه این هست؛ مثل شیطانی که به انسان، یعنی شیطان به ابی جهل در جریان بدر گفت کفر بورز، من تو را تأیید می‌کنم، وقتی او کفر ورزید و به جنگ با اسلام مبادرت کرد، ﴿قَالَ﴾، شیطان گفت، ﴿إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ﴾، من از تو بیزارم؛ یعنی از تو فاصله گرفتم، برای اینکه ﴿إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، من از خدا می‌ترسم.

در جریان جنگ بدر آیاتی هست که سوره مبارکه «انفال» آن را شرح می‌دهد، آیه ۴۸ به بعد سوره «انفال»، ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ﴾، شیطان در جریان جنگ بدر کارها را بر مشرکین تزئین کرد، از راه اندیشه قدرت اینها را نزد اینها مهم نشان داد و کار اینها را برای اینها زیبا جلوه داد و گفت، ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ﴾، هیچ کس بر شما پیروز نمی‌شود، ﴿وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾، مجاور شما، همسایه شما، امان ده شما به هر معنایی که ذکر بشود، ﴿فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ﴾، وقتی دو گروه؛ یعنی گروه مؤمنین با گروه کافران در مرآی یکدیگر قرار گرفتند، یکدیگر را دیدند، ﴿نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ﴾، شیطان به عقب عقب برگشت، ﴿وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ﴾، به همین کافرانی که وعده پیروزی داد، گفت من از شما تبرّی دارم، چرا؟ برای اینکه ﴿إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ﴾، من دیدم فرشته‌ها به کمک مؤمنین آمدند: ﴿إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. مشابه این هم

باز در موارد دیگر هست. آنچه که در آیه محلّ بحث سوره «حشر» آمده است، يك اصل کلی است و آنچه که در سوره «انفال» آمده است، مصداقی از مصادیق این کبرای کلی است و اصولاً شیطان در همه موارد همین طور است. به انسان می گوید این خلاف را بکن بعد توبه می کنی، وقتی انسان دست به خلاف زد او را از توبه محروم می کند، هر کاری را از راه اندیشه شیطان فریب می دهد، بعد وقتی انسان به دام افتاد شیطان او را رها می کند که آن کار شیطان این است که تحت حنك انسان را بگیرد؛ یعنی افساری به انسان بزند، گفت ﴿لَا حَتَنَكَ ذُرِّيَّتُهُ﴾^۱، من احتناك می کنم، حنك این زیر گلو را می گویم، تحت الحنك این است که گوشه ای از عمامه به این زیر گلو برگردد، شیطان وعده داد که من احتناك می کنم، افساری به گردن اینها می زنم، همان طوری که کسی که راکب اسب است، اسب را احتناك می کند، افسار اسب را به دست دارد و گردن اسب به دست اوست، من هم گردن اینها را با طناب می کشم، حنك اینها را می گیرم، آن گاه هر جا خواستم می برم، هر جا خواستم سوارشان می شوم، این تهدید را کرده است.

﴿كَمَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾، این را اگر نظیر جریان جنگ بدر باشد که شیطان واقعاً فرشته ها را دید، احساس خطر کرد، اگر نه سخن از جنگ بدر و شهود ملائکه نباشد این تعبیر، تعبیر جدی نیست، چون شیطان هرگز نمی گوید من از آتش می ترسم، چون کسی که کفر ورزید، نمی گوید من از جهنم می ترسم، ﴿فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ﴾؛ یعنی «فکانا» در حقیقت ﴿فِي النَّارِ﴾ عاقبت اینها، عقب کار اینها آن است، این هم که عقاب را عقاب گفتند و عقوبت گفتند، برای اینکه چیزی غیر از عقب کار نیست این کار اولی دارد و آخری، اولش شیرین است و آخرش تلخ، عقوبت را که گفتند عقاب و عقوبت، برای اینکه عقب همین کار است، يك چیز دیگری نیست اگر یک شیرینی درست کند که اولش شهد و شکر باشد و آخرش سمّ آن سمّ عقب همین شهد است؛ لذا این را می گویند عقاب، عقوبت جدای از کار نیست در

حقیقت، عاقبت شیطان و آن کافر فریب خورده عاقبت ولی و مولی علیه این است که ﴿أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا﴾، اینها در آتش هستند در حالی که مُخَلَّد در آتش هستند و این اختصاص به این شیطان یا یهودی‌های بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع یا منافقین صدر اسلام ندارد؛ بلکه ﴿وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾، این کیفر هر انسانی است که ظالم باشد، البته جزا را ملاحظه فرمودید در قرآن کریم چنین فرمود که جزا، وفاق است، ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾،^۲ این ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾، فقط درباره کیفر است و معصیت است و عقاب و گرنه درباره حسنه و ثواب چنین تعبیری اصلاً در قرآن کریم نیست که جزا، وفاق عمل است؛ بلکه جزا در حسنات یا ده برابر است یا بیشتر اینکه گفته شد: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾، این فقط در سیئات است که وفق عمل است و موافق عمل و همتای عمل؛ ولی در حسنات خیلی بیشتر از آن است و جزای ظالمین همین است که «خالدین فی النار» باشند، اگر ظلمشان به حد نفاق و کفر رسیده است.

بعضی از برادران خواستند که چند جمله هم نصیحتی بشود، در حالی که ما خودمان هم محتاج به موعظه و نصیحت هستیم و اما خواندن این آیه مبارکه به نوبه خود هم تتمه بحث است که باید تکمیلش به روز بعد -

إِنْ شَاءَ اللَّهُ - ارجاع بشود و هم می‌تواند نصیحتی برای همه ما باشد و آن دعوت به محاسبه است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِإِعْدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾،^۳ که این ما را دعوت به مراقبه و محاسبه می‌کند، ما حالا که درس‌هایمان را خواندیم و از محیط علم فاصله می‌گیریم به محیط ابلاغ و تبلیغ و تعلیم می‌رسیم، محاسبه بکنیم ببینیم که حامل رسالت حوزه هستیم یا حامل رسالت حوزه نیستیم، اولین راهش آن است که اهل محاسبه باشیم و محاسبه هم بدون مراقبه میسر نیست، انسان تا رقیب خود نباشد، نمی‌تواند سود و زیان کار خود را حساب بکند، اول باید مراقب باشد ببیند چه کار کرده است و چه کار نکرده است، بعد این

۲. سوره نبا، آیه ۲۶.

۳. سوره حشر، آیه ۱۸.

کارهای کرده و کارهای نکرده را حساب بکند، ببیند سودش کدام است و زیانش کدام، پس هر محاسبه‌ای فرع بر مراقبه است، حالا مراقبه بر مطالب دیگر متفرّع است، آن يك بحث دیگری دارد. در این آیه کریمه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، شما از خدا پرهیزید و هر کسی ببیند برای فردای خود چه چیزی فرستاده است: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، مسئله قیامت به قدری جدّی است که قرآن کریم از او به فردا یاد می‌کند و ما را هم به محاسبه دعوت می‌کند، می‌فرماید هر کسی نگاه کند، ببیند برای فردای خود چه چیزی فرستاده است و چون محاسبه بدون مراقبه نمی‌شود؛ لذا ما را به تقوا دو بار دعوت کرده است: یکی تقوای قبل از محاسبه است، یکی تقوای در محاسبه، کمتر آیه‌ای در قرآن کریم است که با اینکه جمله‌هایش کم است، دو بار ما را به تقوا امر می‌کند، اینها تکرار نیست، اینها تأسیس است نه تکرار این تقوای اولی مربوط به مراقبت است، تقوای دوم مربوط به محاسبه، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾، در مراقبت، حالا که می‌خواهید مراقب خود باشید، چنین نباشد که فقط کارهای خوب را یادداشت کنید و کارهایی که خوب نیست از یادتان برود چون وقتی که می‌خواهید حساب بکنید سود و زیان را بسنجید باید همه اعمال را احضار کنید، پس در هنگام مراقبت باید باتقوا باشید، آن تقوای دوم تقوای محاسبه است، حالا که مراقب بودید و هر کاری که کردید، ضبط کرده‌اید، در محاسبه هم اهل تقوا باشید، چنین نباشد که مرتّب بخواهید خود را حاکم کنید و کارهای خود را توجیه کنید و مانند آن، بلکه در محاسبه هم باتقوا باشید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾، در مراقبت، مراقبت را هم که گفتند مراقبت، برای آن است که انسان رقبه می‌کشد، گردن می‌کشد که خوب ببیند اینها که نگهبانان امتحان هستند در جلسات امتحانی حضور دارند، اینها را می‌گویند رقیب و مراقب و رقیب را هم که می‌گویند رقیب برای اینکه خوب گردن می‌کشد، رقبه می‌کشد تا افراد را کاملاً زیر اشراف بگیرد و خوب ببیند فرمود شما رقیب خود باشید، هر کاری که می‌کنید مواظب باشید

که دارد چه می‌کنید. اگر کسی اهل مراقبت باشد، در حین عمل بعضی از معاصی را ترك می‌کند و اگر مبتلا به بعضی از معاصی شد، چون اهل مراقبت است به هر حال یادداشت می‌کند که من این معصیت را کردم به هر حال باید جبران بکنم، اگر معصیت هست یقیناً باید جبران بشود، در هنگام محاسبه خود را محکوم می‌کند، وقتی محکوم کرد، آن وقت می‌نالد ما يك سلاح که بیشتر نداریم به نام «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»،^۴ بعضی از اساتید ما (رَضْوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) حرف لطیفشان این بود که ما به درگاه خدا هر چه ببریم بگوییم خدایا ما عمری زحمت کشیدیم، علم یاد گرفتیم، تازه اول دین ماست، اول بدهکاری ماست می‌فرماید خیلی‌ها علاقه‌مند بودند که علم یاد بگیرند، ما این توفیق را فقط به تو دادیم، ما هم که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۵ هستیم، برای ما چه آوردی؟ اینجا در این محضر چه آوردی؟ هر کمالی را انسان به محضر حق ببرد، می‌بیند تازه اول دین اوست، خدا می‌فرماید این توفیق را ما به تو دادیم و خودمان هم معدن این کمال هستیم، این است که انسان وقتی در درگاه حق می‌رود، يك سلاح دارد، همه‌اش «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ» همین غیر از ناله هیچ چیزی نمی‌خرد، اگر غیر از ناله چیز دیگر اثر می‌کرد، هم به ما می‌آموختند عملاً و هم می‌گفتند قولاً، اگر کسی بخواهد با ناله اینها را شستشو کند، در صورتی است که اهل محاسبه باشد، چطور فردا ما را حسابرس خودمان می‌کنند: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾،^۶ ما يك حسابرس بسیار خوبی خواهیم بود، چطور فردا حسابرس هستیم، امروز حسابرس نیستیم؟ فردا همه کارها مشهود است، چون ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾،^۷ همه را می‌بینیم وقتی دیدیم؛ البته حسابرس خوبی هستیم، حسابرسی سهلی است، چون همه را مشاهده می‌کنیم؛ البته طوری خدا با ما حرف می‌زند، کسی که پهلوی ما ایستاده است نمی‌شنود، این

۴. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۶۱.

۵. سوره بقره، آیات ۲۹ و ۲۳۱ و ۲۸۲ و ...

۶. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۷. سوره كهف، آیه ۴۹.

در روایات باب قیامت هست، قبل از ورود در جنت در موقف حساب هست که خدای سبحان اعمال بعضی‌ها را به آنها نشان می‌دهد، آنها که می‌خواهد آبروی آنها را حفظ بکند، آنها که آبروی کسی را نریختند و پرده‌پوشی کردند، خدا هم پرده‌پوشی می‌کند به هر حال همه گناهانش را نشان می‌دهد و با او سخن می‌گویید، طوری که کسی که در کنار او نشسته است یا ایستاده است، اصلاً نه می‌شنود و نه می‌بیند، این روایات در باب موقف قیامت و عندالحساب هست، آن‌گاه به انسان می‌گویند: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾، خودت حسابرس خوبی باش! پس انسان می‌تواند حسیب خوبی باشد، در صورتی که همه اعمال را ببیند، اگر اهل مراقبه باشد و اهل محاسبه باشد، حسابرس خوبی هم هست و چون حسابرس خوبی هم هست، زودتر مشکل را حل می‌کند و به آسانی هم حل می‌شود؛ لذا در این آیه کوتاه دو بار تقوا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾، آن تقوای در مراقبت است، این تقوای در محاسبت است و اگر عالمی از حوزه رفت به عنوان اینکه ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۸ شد، ﴿وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ شد، این «طوبی‌له و حُسن مآب»، شما عزیزان که حالا به شهرتان و دیارتان می‌روید، سعی کنید مُنذر باشید، مردم را از جهنم بترسانید، اگر کسی خودش اهل ترس از جهنم بود، مردم را می‌تواند از جهنم بترساند، گرچه این آیه مبارکه در فنّ شریف اصول و امثال اصول آن لطافت خود را از دست داد، این ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾، به معنای «لیبلغوا» شد، «لیخبروا» شد و امثال آن ولی چنین نیست، این آیه همچنان لطافتش را حفظ می‌کند، این آیه غی گوید شما بیایید حوزه‌ها درس بخوانید تا بروید شهر و روستایتان سخنرانی کنید، درس بگویید، کتاب بنویسید، امام جماعت باشید، سخن‌وری کنید، مجلس تشکیل بدهید، اینها همه وسیله است، چون اینها خیلی آسان هم هست و - معاذالله - حرفه هم هست، اینها را از ما نخواستند، این آیه از ما می‌خواهد بیایید درس بخوانید به جای پیغمبر بنشینید، پیغمبر(صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اولین رسالتش این بود که ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾،^۹ مردم را از خدا بترسان! هیچ چیزی جامعه را اصلاح نمی‌کند، مگر «خوف مِنَ اللَّهِ» مردم را از جهنم بترسانید، به مردم بگویید گناه سمّ است و باطنِ گناه آتش است، نه سخنرانی کنید، سخنرانی کردن، کتاب نوشتن، استاد شدن، درس گفتن اینها خیلی سخت نیست، شما می‌بینید صدها نفر در حوزه‌ها مدرّس می‌شوند، مصتّف می‌شوند، مؤلّف می‌شوند؛ اما همه ما در به در به دنبال يك آدم می‌گردیم که حرفش در ما اثر کند، چرا؟ مرحوم مفید(رَضَوَانِ اللَّهُ عَلَيْهِ) از معصوم(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نقل می‌کند که رسول الله(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وقتی سخن از قیامت به میان می‌آورد: «تَحْمَارٌ وَجَنَّتَاهُ ... كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ»،^{۱۰} اصلاً دو صورتش سرخ می‌شد، وقتی از جهنم می‌خواست حرف بزند؛ مثل اینکه فرمانده لشکر از حمله غافل‌گیرانه دشمن می‌خواهد خبر بدهد، چگونه سراسیمه است و صورتش سرخ است، پیغمبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وقتی می‌خواست انداز کند از جهنم حرف بزند؛ مثل آن فرمانده لشکری بود که از حمله يك جیش جرّار داشت خبر می‌داد، «كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ»، صورتش سرخ می‌شد، از ما این را می‌خواهند، اگر گفتند علما ورثه انبیای هستند به انبیا گفتند ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، اگر ما این را توانستیم حفظ بکنیم، همه مسایل حفظ می‌شود و اینکه می‌بینید مردم سراسیمه برای امام واقعاً داغدارند و گداخته شدند، سرّش همین است. او داغی در جگر داشت، گاهی آن اوایل که ما خدمتشان می‌رسیدیم من می‌دیدم، وقتی سخن از يك خلاف شرع می‌شد، این دین را و احکام شرع را و حلال و حرام خدا را مثل یا قوی‌تر از ناموس خود می‌دانست، این‌طور بود. اگر به کسی بگویند به ناموس تو تجاوز شد، چطوری صورتت سرخ می‌شود، نیازی به سوگند نیست، يك روز همان اوایل که در شورا بودیم، من دیدم صورت این سیّد سرخ شد، وقتی گفتند فلان‌جا معصیت شد، در فلان زندان خلاف عمل شد، کلّ

۹. سوره مدثر، آیه ۲.

۱۰. الأُمّالی (للمفید)، ص ۲۱۱.

صورت سرخ شد، مثل اینکه به کسی بگویند به ناموست تجاوز شد، این این طور بود، این البته اثر دارد، از ما این را می خواهند: ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾، اگر این شد - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - یقیناً اثر دارد، ما بکوشیم چنین باشیم که لا اقل خودمان را دریابیم حالا نتوانستیم مُنذِرِ دیگران باشیم، لا اقل خودمان را دریابیم، امیدواریم خدا به همه شما عزّت دنیا و آخرت مرحمت کند!

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»